



مجله مولانا رومی

(جلد هشتم، ۲۰۱۷م)

مجدالدین کیوانی

majdoddinkeyvani@yahoo.com

مشهود در تصویر روی جلد به دست می‌دهد. در قسمت بالای نگاره تصویر لالا مصطفی در طرف چپ و تصویر مصطفی علی افندی و، در کنار او، فردی با کلاه (در ترکی، «سگه») مخصوص مولویه دیده می‌شود. لالا مصطفی یکی از فرماندهان نظامی عصر عثمانی بود که مأمور جنگ با قوای صفوی در قفقاز شد و مصطفی علی، به عنوان وقایع‌نگار، همراه او رفت. گزارش‌های این قشون‌کشی را وی بعداً با عنوان نصرت‌نامه تألیف و عرضه کرد. از رویدادهای مهمی که در راه رفتن به قفقاز رخ داد، و انگیزه اصلی خلق نگاره روی جلد شد، مشرف شدن لالا مصطفی به تربت مولانا (قبره حضرت) در قونیه بود. فرمانده با کفایت عثمانی تصمیم می‌گیرد بر سر راه خود به زیارت آرامگاه مولانا برود و در آنجا به مثنوی تفأل بزند و سرانجام لشکرکشی به قفقازیه را از روح مولانا جویا شود. ابیات مورد تفأل (دفتر چهارم، ابیات ۳۷۱۱ به بعد) گزارش منظومی است از اینکه ذوالقرنین به کوه قاف می‌رود و از آن می‌خواهد که درباره عظمت خداوند برای او بگوید. لالا مصطفی و وقایع‌نگار او که، به تبعیت از روند اعتقادی-سیاسی زمان در آناتولی، ذوالقرنین را همان اسکندر مقدونی تصور می‌کردند، آن ابیات را نشان پیروزی در لشکرکشی به قفقاز تلقی کردند، همچنان که اسکندر هم در لشکرکشی‌هایش به مشرق زمین، به پیروزی‌های درخشانی دست یافت. آنها در طول توقف موقت

هشتمین جلد از مجله مولانا رومی، با بیش از یک سال تأخیر، در اوایل اسفندماه ۱۳۹۶ منتشر شد. این جلد شامل ۶ مقاله، ترجمه دو غزل از دیوان شمس و شماری معرفی و نقد کتاب است و به برکت، مخصوصاً سه مقاله آن و معرفی چند کتاب در عرصه مولانا پژوهی، منبع بسیار ارزنده‌ای برای ارباب تحقیق است. این نشریه ارجمند، که منحصرأ به زندگی، آثار و اندیشه‌های جلال‌الدین محمد و مکتب و میراث فکری او اختصاص دارد، به همت دو نهاد علمی-فرهنگی، یکی در دانشگاه اکستر بریتانیا و دیگری در دانشگاه خاور نزدیک قبرس، تولید می‌شود و در هر جلد، نتیجه تازه‌ترین پژوهش‌های گروهی مولانا شناس عالم را عرضه می‌کند. در زیر، چکیده موجزی از بخش‌های مختلف مجله ارائه می‌شود:

مقاله اول، تحقیقی است مفصل از رادریک گریرسن^۱ در معرفی نگاره روی جلد همین جلد هشتم. گریرسن، مدیر بنیاد رومی در دانشگاه خاور میانه نیکوزیای قبرس، که به ترکی عثمانی و ترکی معمول در کشور ترکیه احاطه دارد، به میراث فرهنگی و هنری مولانا، به ویژه نقاشی، نسخ خطی و آداب و رسوم مرتبط با مولویه و پیروان برجسته راه مولانا سخت علاقه می‌ورزد. وی در مقاله خود اطلاعات زیادی درباره چهره‌ها و صحنه‌های

1. Roderick GRIERSON.

است. از آنجا که نگاه صوفیه عموماً، و حلقه استادان و پیروان نزدیک مولانا خصوصاً، نگاهی مردانه بوده و با همین نگاه به دنیا، به دین و به مسلک صوفیانه می‌نگریسته‌اند، قدس - که ظاهراً نه قبل و نه بعد از نگارش کیمیا خاتون، اثری منتشر نکرده است - تلاش می‌کند این نگاه مردانه را معکوس کند. قهرمان افسانه‌ای قدس، کیمیا خاتون، نگاه تازه‌ای را عرضه می‌کند و از نقطه نظر یک منتقد نگاهی به گذشته می‌افکند و بالحن انتقادی ملایمی مشایخ صوفی را متهم می‌کند که در مانع شدن از تحقق آرزوهای کیمیا و، فرا تراز آن، در ایجاد نابرابری سیستماتیک بر ضد زنان دست داشته‌اند.

رمان کیمیا خاتون کمابیش رفتار چهره نامور اسطوره‌گونه و مظهر معنویت ایرانی، یعنی جلال‌الدین بلخی، را زیر سؤال می‌برد. لوئیس، پس از ذکر خلاصه‌ای از گزارش‌های افسانه‌مانند سعیده قدس از مواضع مولانا، شمس تبریز، و کیمیا خاتون نسبت به هم، رقابت شمس و علاء‌الدین (احتمالاً پسر اول مولانا) بر سر کیمیا، و رفتار حساسیت و حسادت برانگیز علاء‌الدین با شمس که باعث خشم گرفتن وی به همسر جوان خود شده است، تصریح می‌کند که شواهد تاریخی در باب زندگی کیمیا خاتون به قدری اندک است که ما را به وسوسه می‌اندازد که برای او فقط ماهیت و نامی نمادین قائل شویم. مع ذلك، قدس مدعی است که او «پیکر جوان کیمیا خاتون را از لابه‌لای اوراق پوسیده و فراموش شده تاریخ از پس قرون و اعصار» بیرون کشیده است. او حتی آدرس محل‌هایی را هم که روی این اوراق پوسیده کار کرده، داده است: کتابخانه ملی [در تهران] و کتابخانه گنج‌بخش [در اسلام‌آباد پاکستان]؛ حال آنکه وجود هیچ منبع چاپ‌نشده‌ای راجع به شمس تبریزی و کیمیا خاتون در این دو محل گزارش نشده است.

گام بعدی لوئیس، پس از بیان این ملاحظات مقدماتی، تلاش برای بازسازی تاریخ زندگی مولانا و حلقه مریدان و اصحاب او، جایگاه و درجه حضور زنان در آن حلقه، و شناخت موضع مولانا در قبال نقش زن است. برای ورود به این مرحله و ردگیری منابع روایات، لوئیس منظور داشتن تاریخ مرگ دو زن مهم در خاندان مولانا را سودمند می‌داند: یکی کزّا خاتون (د. ۶۹۱ق)، همسر دوم مولانا، و دیگری ملک خاتون (د. ۷۰۵ق)، دختر مولانا از کزّا خاتون؛ زیرا بعضی روایات و

خود در قونیه، در یکی از محل‌های برگزاری سماع مولویه (سماحانه) نیز حضور یافتند و به نوای نی گوش دادند. قسمت پایین نگاره رقص درویشان چرخنده را در آن سماحانه به تصویر کشیده است. قبل از گریسن، اینطور تصور می‌شد که نگاره مورد بحث، مصطفی علی را نشان می‌دهد که نصرت‌نامه را تقدیم لالا مصطفی می‌کند؛ ولی گریسن تصریح می‌کند که وقتی این کتاب آماده شد که لالا مصطفی دیگر فوت کرده بود، و اضافه می‌کند که کتابی که در دست لالا مصطفی است باید نسخه‌ای از مثنوی باشد.

گریسن، به مناسبت، مطالب بسیاری در شناساندن شخصیت‌های اصلی نگاره، «سماحانه»های عصر عثمانی، رقص‌های عارفانه و البسه در اویش مولوی و اسامی و اصطلاحات آنها در زبان ترکی، سوابق تفأل زدن نزد بعضی اقوام پیش از عهد مولانا (مانند تفأل زدن به اشعار هُمر، ویرزیل، و اسفار کتاب مقدس مانند مزامیر داود، سفر پیامبران، و اناجیل) بیان می‌کند. سخن پایانی گریسن این است که تصویر سپهسالار عثمانی و منشی مخصوص او که به زیارت قبه سبز مولانا می‌روند، از تربت او اطمینان خاطر و قوت قلب نسبت به توفیق در جنگ پیدا می‌کنند و در مجلس سماع مولویان احساس وجد و نشاط روحی به آنان دست می‌دهد، همه بیانگر مقام و منزلت مولانا در میان نخبگان عثمانی است.

مقاله دوم. نوشته فرنگلین لوئیس^۱، با عنوان «مولانا رومی، نخستین مولویان و نگاه جنسیتی: بحثی مقدماتی در تحلیل دیدگاه مولانا نسبت به زنان»، تحقیقی است مبسوط و جامع درباره نحوه برخورد مولانا با زن و انعکاس آن در آثار وی. لوئیس بحث خود را با نقد کتاب بسیار پرفروش کیمیا خاتون: داستانی از شبستان مولانا نوشته سعیده قدس (عضو هیأت مدیره بنیاد خیریه «محک») آغاز می‌کند و می‌گوید این رمان ظاهراً تاریخی، به‌رغم موفقیت استثنایی‌اش (۲۹ چاپ تا تاریخ ۲۰۱۵)، ترجمه آن به ترکی و انگلیسی، و با وجود ادعای مؤلف مبنی بر محققانه بودن آن، اعتبار تاریخی قابل اعتنایی ندارد. به نظر لوئیس، تأکید خانم قدس بر اینکه کتابش مبتنی بر پژوهش‌های گسترده‌ای بوده از سر نیاز مبرم او به بازاریابی برای کتاب بوده

1. Franklin LEWIS.

می برد، تقریباً همه جا به بُعد مثبت آن اشاره می کند؛ حال آنکه فرزندش جلال الدین، تقریباً در تمامی ۷۳ مورد از کاربرد کلمه شهوت در مثنوی و ۴۲ بار در دیوان شمس، آن را در بافتی سرزنش آمیز طرح می کند.

دلیل اصلی بهاء ولد برای پرداختن به مفهوم شهوت از منظری مثبت این است که سطح انسان را به حقیقت الهی ارتقاء دهد و از این رهگذر او را به اصل و منشأ خود بازگرداند. بنابراین، بهاء ولد شهوت یا امیال دنیوی را پیش مزه یا چشیش ابتدایی کامجویی یا وصالی تفسیر می کند که در عالم قدس صورت خواهد گرفت. مطابق نظام استعارات یا کاربردهای نمادین بهاء ولد در زمینه عشق شهوانی (Sexual Love)، از پایین ترین درجه بشری، یعنی تن انسانی، تا بالاترین سطوح تشکیل دهنده روح، همه و همه بار دیگر جذب عالی ترین الگوی اصلی (Archetype) خود می شوند. این الگوی اصلی یا نمونه اولیه، چیزی است که می توان آن را نوعی «عشق بازی» خواند که میان خداوند و نزدیک ترین دوستان او، اولیاء، یعنی پیامبران و قدیسیں رخ می دهد، که مظهر و نماد آنها «انسان کامل» است.

در کاربردهای نمادین بهاء ولد، لفظ «مزه» نقشی کلیدی و بار معنایی بسیار سنگین و تقریباً بی سابقه ای دارد، که تنها در نظام فکری و رویکرد عرفانی او قابل فهم است. به اعتقاد وی، راه انسان به خدا «راه مزه ها» است. مزه خداوند، یا «مزه مقام اصلی» بالاترین نوع مزه در سلوک به سوی اوست. غایت سفر معنوی دستیابی به «کمال مزه ها» است. تمامی درجات در سلسله مراتب مزه ها، به نظر بهاء ولد، از طریق «معیت» ایجاد می شود، که طبق سمبولیسم جسورانه بهاء ولد، چیزی جز گونه ای از مقاربت متعالی و ناب (Sublime) نیست. این معیت با خدا، از انسان معمولی گرفته تا انسان کامل، با واسطه ای صورت می گیرد. تجربه انسان معمولی از این معیت از راه مقاربت با همسرش تحقق می پذیرد. در این مرحله خداوند خود به شکل مذکر و مؤنث در می آید. درجه بعدی ازدواج با حقایق عالم غیب صورت می پذیرد؛ اما نهایتاً این معیت مستقیماً با خود خداوند رخ می دهد.

نویسنده این مقاله، با توجه به سنخ نمادها و استعاراتی که بهاء ولد برای بیان نظریه خود به کار می برد، شباهتهایی میان طرز تفکر وی و آیین هندوئیسم می بیند و نتیجه می گیرد که وی

حکایات درباب رویدادهای مربوط به مولوی و حلقه او منسوب به زنان خاندان مولوی است و احتمالاً مدت ها پیش از آنکه به دست امثال احمد افلاکی برسد، نقل محافل آن زنان، و از جمله دو خاتون نامبرده، بوده است.

لویس، در ادامه مقاله خود، به بررسی موشکافانه روایات و اشارات مندرج در مثنوی، فیه ما فیه، مکتوبات مولانا، و آثاری از قبیل رساله سپهسالار، مناقب العارفین افلاکی، ابتدنامه سلطان ولد، و مقالات شمس می پردازد. او تلاش می کند وزن و اعتبار هر قصه و روایت را با مقایسه با روایات مشابه آن در چند منبع و در متن تاریخی آن بسنجد، بلکه به دنبال این مقایسه ها و غث و ثمین کردن ها بتواند به نشانه ها و اشاره های قابل اطمینان تری دست بیابد که، گر چه لزوماً دارای ارزش تاریخی مطلوب نیستند، لا اقل کمتر خیال پردازانه و رمان گونه باشند. خطر کتاب هایی که بی هیچ حساب و کتابی بر اساس روایات و حکایات خیالی و بدون پشتوانه تاریخی نگارش یافته اند، این است که اینها خود مرجع نوشته های بی اساس دیگری می شوند که در موضوعات مشابهی تألیف می شوند. گرایش غالب، حتی در میان شماری از محققان، این است که در برابر تصحیحات محققانه مقاومت نشان دهند و همچنان به اطلاعاتی پایبند و دلخوش بمانند که بطلان آنها ثابت شده است.

مقاله سوم، نوشته ساسان زند مقدم، با عنوان «سلسله مراتب نمادهای عشق جنسی در عرفان بهاء الدین ولد (د. ۶۲۸ ق) و پیوند احتمالی آن به شیوالینگام هندو^۱»، به تعریف و تشریح عشقی می پردازد که در کتاب معارف بهاء ولد مطرح شده است: عشقی که سلطان ولد آن را «شهوت» می خواند و معمولاً معنایی مثبت برای آن قائل است، در حالی که در کتب عرفانی و نیز در سنت اسلامی غالباً میل جنسی از لحاظ روحی ویرانگر و از نظر اخلاقی زیانبار تلقی شده و آموزه های اخلاقی و احکام فقهی و حقوقی تمامی ادیان مهم جهان مردم را از تسلیم شدن به خواهش های جنسی بر حذر داشته اند. بنابراین، جای تعجب است که معارف بهاء ولد به ندرت شهوت را خوار می شمرد. در واقع، از ۱۹۳ باری که بهاء ولد از شهوت نام

1. Hindu Shivalingam.

احتمالاً تحت تأثیر الهیات و دکترین جنسیت در هندوئیسم (Hindu Sexuality) بوده است، به‌ویژه که خود در جاهایی از گفتارهایش تصریح می‌کند که با آیین هندو و مقداری آشنایی داشته است. جالب‌تر آنکه بهاء ولد در بخشی از سخنانش، بلافاصله پس از ذکر نام الهه لینگام (قضیب بزرگ‌ترین دوا (= دیو) در معبد سومنات) درباره قوت مردی پیامبر اسلام بحث می‌کند.

قبل از مقاله چهارم برگردان چند بیت عربی از مولانا (کلیات شمس، مصحح فروزانفر، غزل شماره ۱۷۸۰ و ملمع ۱۰۱۳) توسط نسرين اخترخاوری و انتونی ا. لی^۱ درج شده است. مطلع این دو غزل به ترتیب اینهاست:

أَقْبِلِ السَّاقِي عَلَيْنَا حَامِلًا كَأْسَ الْمَدَامِ
فَاشْرَبُوا مِنْ كَأْسِ خُلْدٍ وَاتْرَكُوا كُلَّ الطَّعَامِ

(غزل ۱۷۸۰)

اگر حریف منی پس بگو که دوش چه بود
میان این دل و آن یار می‌فروش چه بود؟

بدیهی است که اخترخاوری و لی از بیت دوم به بعد این ملمع را ترجمه کرده‌اند:

فَدَيْتُ سَيِّدُنَا أَنَّهُ يُرَى وَ يَجُودُ
إِلَى الْبَقَاءِ يُبَلِّغُ مِنَ الْفَنَاءِ يَدُودُ

مقاله چهارم. با عنوان «گریز از مرگ محتوم: مقایسه حکایتی از رومی با داستانی از کوکتو و نمایشنامه‌ای از موآم» نوشته بهروز محمودی بختیاری و فرهنگ فرید، شامل تحلیلی است از یکی از حکایت‌های مثنوی (دفتر اول) درباره مواجهه عزرائیل با مردی که به خیال فرار از چنگ او، به دربار حضرت سلیمان پناه می‌برد، و مقایسه آن با قصه «مرگ و باغبان» نوشته ژان کوکتو^۲ (د. ۱۹۶۳) شاعر و نویسنده سورئالیست فرانسوی، و «شپی» به قلم ویلیام سامرست موآم^۳ (د. ۱۹۶۵م)، نمایشنامه‌نویس بریتانیایی. هدف نویسندگان این مقاله اثبات تأثیرپذیری غریبان از مولانا است.

مجموع حکایت مثنوی، که نگاه مولانا را به دو موضوع اصلی «تقدیر» و «جبر» نشان می‌دهد، این است که مرگ در

شکل ملک‌الموت بر مردی که مقدر است به‌زودی بمیرد ظاهر می‌شود و در او خیره می‌نگرد. مرد پیش سلیمان می‌گریزد و از او استدعا می‌کند که فرمان دهد تا با داد او راه هندوستان منتقل کند و سلیمان خواسته مرد را اجابت می‌فرماید. روز بعد که سلیمان از عزرائیل می‌پرسد که چرا با نگاه خشمگینانه خود به روی آن مرد وی را به هند فراری داده است، فرشته مرگ پاسخ می‌دهد که نگاه او نه از روی خشم که از سر تعجب بوده، زیرا در آن لحظه وی می‌بایستی در راه هندوستان بوده باشد و در آن دیار حاضر باشد تا او جانش را بگیرد. پیام این حکایت این است که حتی وساطت سلیمان پیغامبر هم قادر نیست از مرگ مقدر جلوگیری کند.

بنابه روایت کوکتو، باغبانی جوان از پادشاه خواهش می‌کند که جان او را از دست مرگ، که نگاهی تهدیدآمیز به او کرده بود، نجات دهد. وی تمنای می‌کند که به شکل معجزه‌آسایی به اصفهان منتقل شود. پادشاه تیزتک‌ترین اسب خود را به او می‌دهد تا راهی اصفهان شود. بعد از ظهر آن روز، پادشاه مرگ را در باغ می‌بیند و به او اعتراض می‌کند که چرا به باغبان او نگاه تهدیدآمیز کرده است و مرگ می‌گوید نگاهش از روی تعجب بوده، چرا که در آن ساعت وی در نقطه‌ای دور از اصفهان بود، حال آنکه «امشب باید جان او را در اصفهان بگیرم».

در نمایشنامه موآم، که پیش از قصه کوکتو نگاشته شده، جوزف میلر، معروف به شپی، در لاتاری مقدار زیادی پول می‌برد. تمامی اعضای خانواده‌اش چشم دوخته‌اند که از این مبلغ بهره‌ای ببرند، اما شپی ترجیح می‌دهد که به تبعیت از عیسی مسیح پولش را صرف خیریه کند. بنابراین، مال باآورده نه تنها تغییری در زندگی شپی پدید نمی‌آورد، بلکه او را با مسائل بی‌شماری روبرو می‌سازد. سرنوشت او چنان رقم خورده که نمی‌تواند از آن رهایی بیابد. در اواخر داستان که مرگ به صورت زنی به سراغ او می‌رود تا جانش را بگیرد، شپی متوجه نیست که این زن در واقع مأمور قبض روح اوست. به مجردی که پی به حقیقت می‌برد، دچار ترس می‌شود و سعی می‌کند به انحاء مختلف او را از سر خود باز کند. وقتی شپی به مأمور قبض روح می‌گوید که ای کاش به جزیره‌ای رفته بودم که روان‌پزشکم به من توصیه کرده بود، آن وقت هرگز به ذهنت خطور نمی‌کرد که من در چنان محلی هستم. در اینجا، زن قصه‌ای را برای شپی

1. Anthony A. LEE.
2. Jean COCTEAU, "Death and the Gardener".
3. William SOMERSET MAUGHAM, "Sheppey".

دارد. نویسنده سرانجام به بررسی این نکته می‌پردازد که بازگویی پُر قوت و جاندار مطالب و حکایات مربوط به بایزید توسط مولانا، متضمن چه اشاراتی برای فهم ما از ترجمه احوال صوفیان است. بنا به احتساب کیلر، در حدود یک صد و پنجاه بیت از مثنوی به بایزید مربوط می‌شود؛ بعضی فقط نامی از او می‌برند؛ بعضی دیگر شامل نقل مستقیم گفته‌های قصار منسوب به اوست؛ شماری اشارات آشکاری به سخنان منتسب به بایزید؛ و بالاخره، پنج حکایت نیز درباره او است.

نکته جالبی که نویسنده متذکر آن می‌شود این است که مولانا از لحاظ احترام و محبت نسبت به بایزید، با شمس تبریز که عموماً نظری انتقادی درباره او دارد در تضادی نسبی است. یکی از علل این مهر عمیق این است که بایزید مظهر نوع عشق و سُکری است که با نام خراسان پیوند خورده بود؛ عشقی که مولانا از طریق استادانش آکنده از آن شد و همچون خون در رگ‌های شعر او جریان یافت.

از پنج داستان مربوط به بایزید که نویسنده محل آنها را در مثنوی تعیین کرده و مجملی از هر یک را به دست داده است، فقط به شرح تفصیلی دو مورد از آنها می‌پردازد. این پنج حکایت بایزید را در نقش‌های متفاوت ترسیم می‌کند: در اولی، بایزید مریدی طالب دانش است که آن را از رهبران معنوی کسب می‌کند؛ در دومی، او نفس خود را تحت ریاضت شدید قرار می‌دهد و آن را به مدت یک سال تشنه نگه می‌دارد؛ در سومی و چهارمی، بایزید به عنوان شیخی قدرتمند با علمی فراتجربی و معجزه‌آسا ظاهر می‌شود؛ در آخرین حکایت، بایزید را از نگاه یک زرتشتی می‌بینیم. اولین حکایتی که نویسنده به تفصیل آن را تحلیل می‌کند (دفتر دوم) داستان ملاقات بایزید در راه مکه با درویشی است که از او درباره مقصدش می‌پرسد و بایزید پاسخ می‌دهد که عازم زیارت خانه خداست. درویش از او می‌خواهد که به گرد وی طواف کند و هزینه سفرش را به او بپردازد.

دومین حکایت (مندرج در دفتر چهارم) مربوط است به شطح معروف بایزید (سُبْحانی ما اعظم شانی) و اعتراض مریدان به این کفر فاحش. بایزید که این ادعا را در عین مستی روحانی ادا کرده است، از آنها می‌خواهد که چنانچه بار دیگر چنین جمله‌ای بر زبان او جاری شد، او را با کارد پاره پاره

نقل می‌کند که به وضوح یادآور حکایت مثنوی است، تفاوت فقط در شخصیت‌ها و صحنه‌های وقوع داستان است. در این قصه، غلام بازرگانی در بغداد، به هنگام خرید در بازار مرگ را در هیأت زنی می‌بیند؛ آسیمه سر پیش مخدوم خود می‌رود، اسبی از او به عاریت می‌گیرد و شتابناک به سامرا می‌تازد، به امید آنکه از سرنوشت مقدر بگریزد. اینجا نیز وقتی بازرگان از مرگ می‌پرسد چرا نگاه تهدیدآمیز به غلام او انداخته، وی جواب می‌دهد که نگاهش نه تهدیدآمیز که از روی شگفت‌زدگی بوده که چرا غلام در آن ساعت در بغداد به سر می‌برده، حال آنکه امشب در سامرا با او قراری داشتم. شیخی با شنیدن این گزارش هولناک می‌پرسد: «آیا منظورت این است که از چنگ توگریزی نیست؟» و پاسخ می‌شود که: «نه».

گرچه مؤلفان مقاله این امکان را رد نمی‌کنند که منبع کوکتو و موآم حکایات هزار و یک شب بوده باشد، اما با استدلال‌هایی که مطرح می‌کنند احتمال بیشتر می‌دهند که این دو نویسنده اروپایی از مثنوی مولانا الهام گرفته باشند.

مقاله پنجم. «رومی و بایزید: مراحل سیر زندگی اولیاء در مثنوی معنوی» به قلم آنابل کیلر^۱، به حضور بایزید بسطامی در مثنوی معنوی می‌پردازد. طبق برآورد کیلر، ابیاتی از مثنوی که به بایزید اختصاص یافته بیش از ابیاتی است که در آنها از هر عارف دیگری از عارفان پیش از عصر مولانا سخن رفته است. نویسنده نخست شمه‌ای درباره شخص بایزید و تأثیر وی بر تصوف و ادبیات صوفیانه می‌گوید و سپس مواردی را از گفته‌های مثنوی راجع به این شخصیت تاریخی-اسطوره‌ای نقل می‌کند.

کیلر در شروع بخش اصلی نوشته خود، از ابعاد و اشکال مختلف حضور بایزید در مثنوی سخن می‌گوید و دلایل احترام مولانا نسبت به او را بیان می‌کند. وی سپس با دقت بیشتری شیوه مولانا را در عرضه دو حکایت درباره بایزید بررسی می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه مولانا مطالبی را که از منابع گوناگون گرفته، به سبک و سیاق خود پرورده است. به علاوه، نویسنده می‌کوشد تا نشان دهد که تصویری که مولانا از بایزید عرضه کرده با پاره‌ای از آموزه‌های شاخص او در مثنوی هم‌خوانی

1. Annabel KEELER.

کنند. بار دیگر بایزید شطحی حتی کفرآمیزتر بر زبان می‌راند (نیست اندر جبه‌ام الا خدا)، و در پی آن مریدان با کارد به جان او می‌افتند اما ضربات در او اثر نمی‌کند. مولانا واقعه را اینطور توجیه می‌کند که به هنگام وارد آمدن ضربات کارد، دیگر بایزیدی در میان نبوده، زیرا در آن ساعت وی از خود تماماً فانی شده و در خداوند بقا یافته بوده است.

خانم کیلر علاوه بر نقل صرف این دو حکایت، مفصلاً به تمامی جزئیات، حواشی، و نکاتی که مولانا بر اصل قصه‌ها افزوده می‌پردازد. او تأکید می‌کند که مولانا، برای بیان دیدگاه‌های خاص خود، در حکایاتی که از قبل در منابع دیگر آمده (مانند تذکرة الاولیاء) پیچش‌هایی می‌دهد و بر جذابیت و ابعاد آنها می‌افزاید.

مقاله ششم. با عنوان «مفهوم لذت معنوی در غزلیات رومی»، از سُمیه کامرانیان، شامل بحثی است درباره روش‌های مختلف بیان لذات معنوی در دیوان شمس تبریزی. نویسنده تلاش می‌کند با تمرکز بر دو درونمایه شادی و غم و لذت و حزن، رابطه نزدیک وصال روحانی و لذت را در سروده‌های عاشقانه مولانا نشان دهد. مجموعه این دست از اشعار مولانا تماماً به موضوع عشق اختصاص یافته، که گرچه به ظاهر خاکی و این‌دنیایی می‌نماید، ولی در واقع تجربه‌ای از عشق الهی را منعکس می‌کند. او برای توضیح مفهوم وصال یا اتحاد معنوی با خداوند، و اهمیت آن برای صوفیانی چون مولانا، نخست تعریفی از دو واژه کلیدی «فنا» و «بقا» به دست می‌دهد. فنا منطقاً مقدم بر بقا است. فنا به زدودن صفات ناقص بشری از روح و جایگزین کردن آنها با صفات جدید ربّانی اطلاق می‌شود. این اتّصاف به صفات الهی یعنی بازگشت انسان به منشأ و خاستگاه اصلی خود. وقتی چیزی از کیفیات بشری فرد باقی نماند، واقعیت ناپایدار او دیگر نمی‌تواند در جنب حقیقت الهی دعوی موجودیت کند، زیرا او در آن حقیقت الهی فنا شده است. این وضعیت که در اصطلاح اهل تصوف «فنا فی التوحید» خوانده می‌شود، غایت آمال صوفی است. بنابراین، دور افتادن (فراق) از خدا نهایت بدبختی او به شمار می‌آید. عذاب و شکنجه‌ای که مولانا در غزلیات خود از آن یاد می‌کند، ناشی از جدا شدن

روح انسان از خدا و بیگانه شدن با مبدأ خود است. نتیجه فراق تلخکامی، و رفع آن، وصال است که سرچشمه لذت و شادمانی به حساب می‌آید.

از شماری از غزل‌های مولانا برمی‌آید که گاه لذت را همزمان با «عشق» به کار می‌برد. در واقع، او عشق را به صورت مکمل لذت می‌گیرد و می‌توان گفت که از نظر وی، عشق منبع و باعث لذت است. قرائن نشان می‌دهد که مولانا حتی این دو را مرادف هم می‌داند.

جنبه متناقض‌نمای دید مولوی به لذت این است که همین حالت لذت را در غم محبوب نیز می‌توان یافت. با اینکه درمان رنج ناشی از درد فراق محبوب در سرمستی روحانی است، مولانا در تحمل درد دوری از همین محبوب هم احساس لذت می‌کند. گرچه وی تأکید دارد که لذت عشق با درد و رنج ناسازگار است، ولی در پاره‌ای از غزل‌هایش عکس این را بیان می‌کند و لفظ «لذت» را برای توصیف غصه، اندوه و حزن به کار می‌برد؛ او حتی از «لذت تازیانه»، «لذت ناله‌ها»، «لذت سوز» و «لذت زخم‌ها» با لحنی ستایش‌آمیز سخن می‌گوید.

نویسنده در سراسر مقاله خود درباره انواع لذات جسمانی و مقایسه آن با لذات روحانی، در جات لذت، پیوند تنگاتنگ آن با عشق، و نقش حزن و اندوه در این میان، که در غزلیات شمس انعکاس یافته، توضیح می‌دهد و یادآور می‌شود که غم و شادی و لذت و حزنی را که مولانا از آن می‌گوید باید، نه با ملاک‌های صرفاً بشری، که با معیارهای معنوی و روحانی سنجید.

چهل و پنج صفحه پایانی مجله مولانا رومی به معرفی پنج کتاب، به شرح زیر، اختصاص یافته است:

۱. راز رومی: زندگی شاعر صوفی مشرب عشق، تألیف برد گوج. بررسی‌کننده این اثر، رد ریک گریسن، ضمن برشمردن امتیازات آن، انتقاداتی بر آن وارد می‌کند و معتقد است که «راز رومی...» ممکن است برای انگلیسی‌زبان‌ها تازگی داشته باشد، لیکن لزماً برای ایرانی‌ها و ترک‌ها تازه نیست. نقد بسیار مفصل و جامع گریسن از حد یک بررسی متعارف مقداری فراتر و پربارتر است. با

1. Brad GOOCH, *Rumi's Secret: The Life of the Sufi Poet of Love*.

شده؛ نام اصلی او «تَمَر» یا «تَمَار»، همسر کیخسرو دوم، و کسی است که بانی ساختِ قَبَّة الخضرای معروف بر تربت مولوی بوده است. پدر او یکی از شاهزادگان گمنام سلجوقی بود که به خاطر ازدواج با مادر گرجی خاتون، به آیین مسیحیت گروید. گرجی خاتون، پس از مرگ کیخسرو، با فرمانده سرشناس مغول، معین الدین سلیمان پروانه، ازدواج کرد.

۳. عصیان خاموش رومی و شمس: همانندی‌های آن با وِدتا، بودائیّت و شیوائیزم^۲ تألیف مصطفی وزیری، نقد و بررسی از اُویدیو سالازار^۳، شامل نقدی است بر رویکرد نامتعارف و بی سابقه مؤلف کتاب به مشرب و خاستگاه فکری مولانا و شمس و برخورد آنها با دین به طور کلی و با اسلام به طور اخصّ. مؤلف که کارشناس علوم اجتماعی است، به دنبال چند سفر به هند و آشنایی با مکاتب فلسفی آن سرزمین، رویکردش به مولانا، که تابع دیدگاه سنتی مرسوم قبل و بعد از زمان او بود، دستخوش دگرگونی گردیده است. او اکنون به مولانا از منظری دیگر نگاه می‌کند و معتقد است که مولانا و شمس، پس از دیدار تاریخیشان با هم، هر دو بر ضد معتقدات نهادینه شده و ذهنیت‌های تعصب‌آمیز اسلامی و غیراسلامی عصیان کردند و کوشیدند که خلق مسلمان و غیرمسلمان را از قید تبعیضات دینی و تعقیب و تکفیرهای ناشی از «دگم»‌ها و تنگ‌نظری‌های فرقه‌ای برهانند. بنابراین، مولانا آن الگوهای معمول سنتی مدرسی و مذهبی را که حاصل تربیت خانوادگی خود بود، به هم ریخت و طرحی نو درافکند. اجمالاً اینکه آموزه‌های مولانا، تحت تأثیر شمس، تا اندازه‌ای از تعلیمات سنتی صوفیانه فاصله گرفت و حتی ماهیتی کمابیش غیراسلامی پیدا کرد. سالازار در نقد خود می‌کوشد که این نظریه وزیری را رد کند و با استناد به گفته‌ها و سروده‌های مولانا ثابت کند که وی تا چه اندازه به تعلیمات سنتی اسلامی، به قرآن و پیامبر اسلام پایبند بود و ماند. وزیری، ضمن اتخاذ رویکردی

توجه به احاطه‌ای که گریسن بر مولوی پژوهی دارد، در این نقد مقدار زیادی اطلاعات مستند درباره مولانا می‌دهد، ضمن اینکه نقاط ضعف یا نقصان‌های کتاب مورد بررسی را گوشزد می‌کند.

۲. دربار و کیهان: عصر شکوهمند سلاجقه، فهرست (کاتالوگ) گونه‌ای مبسوط از اشیاء و مدارک عرضه شده در نمایشگاه «موزه هنر متروپولیتن»، به اتمام شیلا کنبی و سه تن از همکارانش^۱. این کتاب ارزنده و نفیس را نیز رُدریک گریسن بررسی و نقد کرده است. کنبی و همکارانش ظاهراً هم کتاب را ویرایش کرده هم مقالات آن را نوشته و تصاویر مندرج در آن را توضیح داده‌اند. نمایشگاه در سال ۲۰۱۶ در نیویورک برگزار شده است و کتاب مورد بررسی برای کسانی که از آن نمایشگاه دیدن نکرده‌اند بهترین جایگزین است. کتاب هم ارزش تاریخی و جامعه‌شناختی دارد هم ارزش هنری، و برای کسانی که بخواهند بدانند مولانا جلال‌الدین در چه عصر و زمانه و در متن چه فضای فرهنگی و سیاسی‌ای زندگی می‌کرده، بسیار آموزنده است.

کتاب، به تبعیت از نمایشگاه، به شش بخش تقسیم شده است، هر یک با مقدمه‌ای از شیلا کنبی: «سلاطین شرق و غرب؛ «منش مهذب درباری»؛ «علوم، طب، و فناوری»؛ «منجمی»؛ «سحر و دنیای حیوانات»؛ «دین و حیات ادبی»؛ و «فنون مراسم کفن و دفن». گریسن بیشتر این بخش‌ها را نقد و ارزیابی کرده است و نکات خواندنی جالبی از آنها را باز نموده است. کتاب درآمدی کوتاه ولی جامع بر تاریخ سلجوقیان، جانشینان آنها، و اوضاع فرهنگی و دینی آن عصر به دست می‌دهد؛ از جمله اشاراتی به اهمیت تصوف در دوران سلاجقه آناتولی و شرحی درباره مولانا. از مطالب خواندنی کتاب سابقه شیر و خورشید است که روی سکه‌های درهم نقره‌ای زمان سلطان غیاث‌الدین کیخسرو سلجوقی نقش شده است. از دیگر اطلاعات جالب کتاب گزارشی است مربوط به زنی که در مناقب العارفين از او با عنوان گرجی خاتون یاد

2. Rumi and Shams's Silent Rebellion: Parallels with Vedanta, Buddhism and Shaivism.
3. Ovidio SALAZAR.

1. Sheila CANBY, Denis BEYAZIT, Martina RUGIADI, and A. C. S. PEACOCK, *Court and Cosmos: The Great Age of the Seljuqs.*

تطبیقی، نظریه خود را در بافت اندیشه‌های فلسفی و جهان‌بینی‌های هندی، عرضه می‌کند.

مع ذلك، سالازار می‌پذیرد که کتاب عصیان خاموش رومی و شمس، به‌رغم موضع ایرادپذیر و زیری، کاری است نو، چالش‌برانگیز، و قابل تأمل و حوزه تازه‌ای را در عرصه مولوی‌پژوهی می‌گشاید. به نظر سالازار، با اینکه بسیاری از آراء و زیری جای حرف دارد، او موادی به دست خواننده می‌دهد که می‌تواند در آن تأمل و تعمق کند. از اینها گذشته، مگر نه این است که از جنس اظهار نظرهای وزیر دربار مولانا، در حیات خود او نیز رایج بوده است؟ بی‌سببی نیست که می‌گوید:

هر کسی از ظنّ خود شد یارِ من
از درون من نجست اسرارِ من

۴. قرائت مولانا جلال‌الدین رومی از طریق ساختار شکنی:

مورد مثنوی معنوی، نوشته محسن قاسمی؛ منتقد: الیزا تسلیمی. عمق، پیچیدگی و چندوجهی بودن اندیشه‌های مولانا باعث شده که هر دسته از مردم به اقتضای درک و فهم، علائق و گرایش‌های شخصی، و زمینه‌های مطالعاتی خود، مثنوی را بخوانند و تعبیر و تفسیر کنند. قاسمی با بهره‌گیری از «نظریه ساختار شکنی»^۱، شیوه پسامدرن جدیدی برای تفسیر مثنوی پیشنهاد می‌کند. عرضه‌کننده این نظریه، ژاک دریدا^۲، فیلسوف فرانسوی است. روش ساختار شکنی دریدا مبتنی بر رابطه میان متن و معنی است. به نظر او، کلمات فقط در تضاد یا تقابل با کلمات دیگر معنا پیدا می‌کنند؛ بنابراین، یک مفهوم در بافت مفهوم متضاد آن باید فهم شود. مثلاً «وجود» در مقابل «عدم»، «عادی» مقابل «غیرعادی»، و «گفتار» مقابل «نوشتار». از نظر قاسمی مضامین ابیات مثنوی نیز باید در گستره‌ای وسیع‌تر از صرف همان کلمات تعریف شود و از طریق همنشینی آنها با دیگر ابیات، از سویی، و با توجه به تعاریف امروزی و تعاریف تاریخی کلمات آن ابیات، از سوی دیگر، به دست آید. بنا به نظر قاسمی، مثنوی متنی است

چندوجهی و متکثر ولذا نمی‌توان آن را تابع یک تفسیر واحد خاص قرار داد. به سبب همین ویژگی است که مثنوی راه را برای تفسیر و تعبیرهای متعدد باز می‌کند.

۵. عشق‌رهبانی بخش من است: اشعار عربی رومی، ترجمه و ویرایش نسرین اخترخاوری و انتونی ا. لی^۳؛ نقد و بررسی از: محمد عیسی ولی، شامل ترجمه ۳۳ غزل و پاره‌هایی از دیوان کبیر. تمامی اشعار، جز یک مورد، همه از بخش اشعار مختوم به حرف یاء (طبق چاپ انتقادی فروزانفر از دیوان شمس) انتخاب شده‌اند. ترجمه‌ها، به لحاظ موضوعی، به پنج بخش تقسیم شده‌اند و هر شعر مصدر به پیشگفتار مترجمان شده است. به نظر محمد عیسی، دقیق‌تر آن بود که عنوان کتاب «اشعار منتخب عربی» باشد، نه «اشعار عربی». ضمناً مراد مترجمان از «ویرایش» روشن نیست؛ آیا از میان نسخه‌بدل‌های ضبط‌شده در چاپ فروزانفر، بعضی را ترجیح داده یا ابیاتی را از هر غزل حذف کرده‌اند؟ بنا به قضاوت منتقد، مترجمان اغلب از معانی مشهود و اصلی کلمات فاصله گرفته‌اند. داوری محمد عیسی ولی از عشق‌رهبانی بخش من است، در مجموع، چندان مثبت نمی‌نماید، گو اینکه اینجا و آنجا امتیازاتی برای آن قائل شده است.

3. Nesreen AKHTARKHAVARI and Anthony LEE, *Love is My Savior: the Arabic Poems of Rumi*.

1. Deconstruction theory.
2. Jacques DERRIDA.